

ایستادشهر

سال سی و ششم، شماره سوم
مرداد شهریور ۱۴۰۴
ISSN:1023-7992

دوماهنامه نقد کتاب، کتاب شناسی و
اطلاع رسانی در حوزه فرهنگ اسلامی

۲۱۳

چو یا جهانش بخش | رسول جعفریان | سیدعلی میرافضلی | سیدرضا باقریان موحد | عبد الجبار رفاعی / محمد سوری
زهرا آقابابی خوزانی | سیدعلی کاشفی خوانساری | مهدی عسگری | حمیدرضا تمدن | امید حسینی نژاد | حیدر عیوضی
آریا طبیب زاده | رقیه فراهانی | میلاد بیگدلو | سید احمد رضا قائم مقامی | مجید جلیسه | علی راد
محمد شهسوار | عارف نوشاهی / شیوا امیرهدایی | مریم حسینی | علی نیک زاد | سیدعلی موسوی
غلامحسین خدری | علی ایمانی ایمنی | علی کاملی | فرهاد طاهری | سهیل یاری گل دژه | امید طبیب زاده | سید محمد عمادی حائری

مگر ز مضر به گنغان «بشیر» می آید | مقتل الحسین (ع) ابو حاتم، محمد بن حبان بُستی (م ۳۵۴)

رباعیات شهر آشوب حسن دهلوی | معرفی نشریه اتاق آبی

از نگاه عربی: متفکران معاصر ایران و جهان عرب (۲) | از ازدواج تا طلاق: روی و پشت یک سند

روابط قصه گویان دینی و حاکمان سیاسی | امامزاده حضرت شاه زندو (ع)

محمد عابد الجابری و نقد عقلانیت عربی | خراسانیات (۶) | آینه های شکسته (۱۰)

یادداشت های لغوی و ادبی (۵) | اشعار تازه یاب از شاعران دوره قاجار با استناد به نشریات آن عصر

نویشتگان (۱۴) | یادداشت های شاهنامه (۸) | چاپ نوشت (۲۰) | از شیعه علی (ع) تا دین علی (ع)

طومار (۱۲) | قصص الأنبياء در میراث اسلامی | المستخلص

تحفة البرره مجدالدین بغدادی در آثار شمس الدین محمد الأطعانی | کتابخانه یعنی غنای زنده زاینده

نقد ترجمه فارسی مابعد الطبیعه ارسطو اثر شرف الدین خراسانی

مروری بر تخلفات گسترده در پژوهش | تحلیل روشمند ادعاهای انتحال در حوزه فلسفه اسلامی

نکته، حاشیه، یادداشت

پیوست آینه پژوهش: ♦ سلسله مباحث نظری در باب تاریخ ادبیات، براساس آرای رنه وِلک (۲)

♦ در میانه حکایت و تصحیف

نقد ترجمه فارسی مابعدالطبیعه ارسطو اثر شرف‌الدین خراسانی

دانش‌آموخته دکتری فلسفه دین دانشگاه علامه طباطبائی | علی نیک‌زاد

| ۴۹۹ - ۵۲۹ |

چکیده: این نوشتار به نقد ترجمه دکتر شرف‌الدین خراسانی از مابعدالطبیعه ارسطو اختصاص دارد. نقد حاضر محدود به کتاب‌های اپسیلون و لامبدا است که حدود نه درصد از کل اثر را شامل می‌شوند. به نظر می‌رسد ترجمه با سه کاستی عمده مواجه است: ۱. عدم انسجام در استفاده از نشانه‌های نگارشی که تشخیص کلام ارسطو از افزوده‌های مترجم را برای خواننده فارسی‌زبان دشوار می‌کند. ۲. وجود خطاهای تایپی متعدد که اغلب برای خواننده ناآشنا با متن اصلی یا ترجمه‌های اروپایی قابل تشخیص نیستند؛ زیرا جملات را بی‌معنا نکرده‌اند، بلکه گاه معناهای جدید و غیرمنتظره به آنها بخشیده‌اند؛ از این رو به نظر می‌رسد نسخه نهایی اثر را فردی نامطلع از محتوای مابعدالطبیعه بازبینی کرده باشد. ۳. شواهد متعدد درون‌متنی حکایت از آن دارند که مرحوم شرف پیش از همه ترجمه‌های اروپایی بی‌واسطه با خود متن یونانی مواجه بوده است. این نکته می‌توانست امتیازی بزرگ برای ترجمه باشد، اما گمان می‌کنم به نقطه ضعف آن تبدیل شده است. خطاهایی کاملاً تعیین‌کننده در ترجمه دیده می‌شوند که با مراجعه به ترجمه‌های معتبر اروپایی و مطالعه بیشتر درباره فقرات کلیدی مابعدالطبیعه رخ نمی‌دادند. در پایان، بر خود فرض می‌دانم که به احترام کار سترگ مرحوم شرف‌الدین خراسانی در ترجمه جاودانه اثر ارسطو کلاه از سر بردارم. من ابدأ مدعی نیستم که یونانی را بهتر از شرف آموخته‌ام. موشکافی در یک ترجمه به اتکای انبوهی منبع و ابزار هنر شگرفی نیست و هرگز از ارزش مرآت‌های متقدمان در کار بسط معارف فلسفی نخواهد کاست. غرض دعوت از مترجمان کنونی به پویایی بیشتر در برگرداندن آثار دوران‌ساز فلسفی است.

کلیدواژه‌ها: مابعدالطبیعه، ارسطو، شرف‌الدین خراسانی، ترجمه.

A Critique of Sharaf al-Dīn Khurāsānī's Persian Translation of Aristotle's Metaphysics

Ali Nikzad, PhD Graduate in Philosophy of Religion, Allameh Tabataba'i University

Abstract: This article offers a critique of Dr. Sharaf al-Dīn Khurāsānī's Persian translation of Aristotle's Metaphysics. The discussion is limited to Books Epsilon and Lambda, which together constitute about nine percent of the whole work. The translation appears to suffer from three major shortcomings: (1) A lack of consistency in the use of punctuation marks, which makes it difficult for the Persian reader to distinguish Aristotle's own words from the translator's interpolations. (2) Numerous typographical errors, which may not be immediately detectable by readers unfamiliar with the Greek original or European translations. While these mistakes do not always render sentences meaningless, they often produce unintended and misleading new meanings. This suggests that the final version of the translation was reviewed by someone insufficiently acquainted with the Metaphysics. (3) Internal textual evidence strongly indicates that Khurāsānī, before all European translators, engaged directly with the Greek text. While this could have been a great advantage, it ultimately became a weakness of the translation. Certain decisive errors appear which could have been avoided through consultation with authoritative European translations and more thorough study of key passages in the Metaphysics. In conclusion, the author expresses deep respect for Sharaf al-Dīn Khurāsānī's monumental effort in translating Aristotle's enduring masterpiece. The critique is not intended as a claim of superior knowledge of Greek, but as an invitation for contemporary translators to bring greater dynamism and precision to the rendering of epoch-making philosophical works.

Keywords: Metaphysics; Aristotle; Sharaf al-Dīn Khurāsānī; translation.

۴۹۹

آینه پژوهش | ۲۱۳

سال ۳۶ | شماره ۳

مرداد و شهریور ۱۴۰۴

ابتدا لازم است نکاتی را درباره منابع این نقد بیان کنم. برای نقل قطعات یونانی مابعدالطبیعه از تصحیح ویلیام دیوید راس (William David Ross) استفاده کردم (البته در مورد شماره صفحات و خطوط نسخه معیارِ بکر (Bekker) را مبنا قرار دادم). به منظور فهم بهتر متن یونانی مابعدالطبیعه ارسطو از شش ترجمه بهره بردم: ۱. ترجمه انگلیسی هیو تردنیک (Hugh Tredennick)؛ ۲. ترجمه انگلیسی راس؛ ۳. ترجمه انگلیسی سی‌دی‌سی ریو (C. D. C. Reeve)؛ ۴. ترجمه انگلیسی جو سَکس (Joe Sachs)؛ ۵. ترجمه لاتینی ویلیام اهل موربک (William of Moerbeke)؛ ۶. ترجمه عربی اُسَاط. ^۱ ترجمه‌های اول و دوم پیش از ترجمه فارسی به چاپ رسیده‌اند و مرحوم شرف در مقدمه به استفاده از این دو ترجمه اذعان کرده است. ^۲ نشانه‌های ظریفی در ترجمه فارسی وجود دارد که نشان می‌دهد شرف در کنار توجه کامل به اصل یونانی، گاه به ترجمه راس و تردنیک نیز توجه داشته، البته نه همیشه.

ترجمه‌های سوم و چهارم در سال‌های اخیر به چاپ رسیده‌اند و ترجمه‌های دقیق‌تری هستند. اولویت در متن حاضر با ترجمه راس است که در اختیار شرف قرار داشته است، اما در مواردی که ترجمه راس از دقت کافی برخوردار نیست، از ترجمه‌های جدید استفاده می‌کنم. داوری شخص من آن است که ترجمه سَکس و ریو هر دو دقیق هستند، اما با این ملاحظه که به نظر می‌رسد ترجمه ریو از اقبال افزون‌تری برخوردار است، در ادامه بیش از ترجمه سَکس از ترجمه ریو استفاده کرده‌ام.

در کنار بررسی خط به خط ترجمه‌های انگلیسی، در فقرات چالش برانگیز نیم‌نگاهی نیز به ترجمه لاتینی و عربی مابعدالطبیعه داشتیم. ترجمه لاتینی ویلیام موربک در قرن سیزدهم بسیار روشنگر است؛ به این دلیل که ساختار زبان لاتینی هماهنگی فراوانی با زبان یونانی دارد و ترجمه دقیق لاتینی توانسته است حتی ظرایف زبانی متن ارسطو را منتقل کند. برای ترجمه عربی مابعدالطبیعه به کتاب شرح مابعدالطبیعه اثر ابن رشد مراجعه کردم که ترجمه کامل بیشتری کتاب‌های مابعدالطبیعه را دربردارد. البته خود این ترجمه عربی عدم مطابقت‌های فراوانی با متن یونانی دارد که در مجالی دیگر می‌توان به آن پرداخت.

۱. عسگری و صالحی، ۱۳۹۴، ص ۸۴.

۲. ارسطو و شرف‌الدین خراسانی، ۱۳۹۷، ص سیزده.

دکتر شرف در دیباچه اثر در کنار ترجمه‌های انگلیسی، از چند ترجمه آلمانی نیز نام برده‌اند. من آشنایی لازم با زبان آلمانی ندارم، از این رو به آن ترجمه‌ها مراجعه نکردم. پنداشتم که بررسی شش ترجمه انگلیسی، لاتینی و عربی و تحلیل خود متن یونانی برای نقد ترجمه دکتر شرف کافی باشد. با این حال ممکن است در ترجمه‌های آلمانی خبرهایی وجود داشته باشد که من از آنها بی‌اطلاع باشم. چه بسا خاستگاه بسیاری از نارسایی‌هایی که من در ترجمه فارسی مشاهده کردم، در ترجمه‌های آلمانی قابل ردیابی باشند. در این صورت، فرضیه مراجعه بی‌واسطه دکتر شرف به متن یونانی و نشئت گرفتن شماری از خطاهای ترجمه از همین مراجعه بی‌واسطه زیر سؤال خواهد رفت.

از مابعدالطبیعه ارسطو تصحیح واحد وجود ندارد؛ بنابراین یکی از علل اختلاف ترجمه‌ها با یکدیگر اختلاف در تصحیح‌های مورد استفاده است. در اینجا نقد خود را بر اختلاف تصحیح‌ها استوار نکردم. همین که ترجمه شرف بر ضبط عبارات در یکی از تصحیح‌ها تطبیق می‌کرد، آن را صحیح در نظر می‌گرفتم، گرچه در ترجمه‌های جدیدتر و دقیق‌تر ضبط متفاوتی مبنا قرار گرفته باشد.

در ادامه متن به دو بخش تقسیم شده است: ۱. نقد نارسایی‌های ویرایشی؛ ۲. نقد نارسایی‌های محتوایی. در بخش نخست، با احصای الگوهای متعدد ویرایشی در ترجمه، آشفتگی ویرایشی ترجمه را نقد کرده‌ام. در بخش دوم به شماری از نارسایی‌های محتوایی ترجمه پرداختم. کوشیدم این نارسایی‌ها را به ترتیب اهمیت ذکر کنم؛ به شکلی که نارسایی اول کمترین اهمیت و نارسایی پایانی اهمیت ویژه‌ای دارد. در زیر برای هر یک از قطعات مورد نقد این اقلام را ذکر کردم: ۱. متن ترجمه فارسی شرف؛ ۲. متن یونانی؛ ۳. یک یا (به ضرورتی) چند ترجمه انگلیسی؛ ۴. در بعضی موارد، ترجمه صحیح فارسی؛ ۵. توضیح. در همه قطعات زیر کلمات یا جملات محوری خط کشیده و آنها را پررنگ کرده‌ام.

در پایان لازم می‌دانم از دوست ارجمند جناب آقای محراب هاشم‌زاده صمیمانه قدردانی کنم. ما کار بررسی ترجمه فارسی را با هم آغاز کردیم، اما محراب در میانه‌های راه بنا بر ملاحظات دیگرخواهانه عرصه را خالی گذاشت.

نقد نارسایی‌های ویرایشی

چشمگیرترین نارسایی در ترجمه مرحوم شرف از مابعدالطبیعه ارسطو، ساختار ویرایشی به هم ریخته آن است. الگوی استفاده از کمانک «()» و قلاب «[]» پیوسته در صفحات مختلف

در حال تغییر است، تا جایی که به یقین خواننده فارسی زبان را در مورد اینکه کدام عبارت متعلق به خود ارسطو است و کدام عبارت افزوده مترجم است، به اشتباه می‌اندازد.

همچنین مترجم محترم الگوی نامنسجمی را برای معادل‌گذاری کلمات به کار برده است؛ گاهی یک کلمه یونانی را با استفاده از دو کلمه فارسی ترجمه کرده، اما بدون ضابطه‌ای مشخص؛ برای مثال کلمه «θεωρία» را با «نگرش و بررسی» معادل‌گذاری کرده است. در اینجا صرفاً از یک واو عطف میان کلمات استفاده شده است. اما در موارد دیگر، گاهی میان کلمات از «یا» استفاده شده، گاهی هم از «یا» استفاده شده هم از کمانک و گاهی فقط از کمانک. اغتشاش در این معادل‌گذاری‌های دوکلمه‌ای بی‌شک خواننده فارسی زبان و ناآشنا با متن اصلی را دچار فهم غلط از ساختار متن ارسطو خواهد کرد.

نارسایی ویرایشی اول: نبود انسجام در استفاده از کمانک‌ها و قلاب‌ها

در اینجا به چهار نوع از کاربرد کمانک و قلاب اشاره می‌کنم که با یکدیگر ناسازگار هستند:

نوع ۱: مترجم کمانک را به کار برده و در انتهای آن یک «م.» افزوده است. همین کاربرد می‌تواند به خواننده فارسی زبان اطمینان دهد که همه کمانک‌های فاقد «م.» متعلق به خود ارسطو هستند.

مثال: ترجمه فارسی: همچنین چیزی هم هست که برجای می‌ماند (یعنی در جریان دگرگونی-م.)، اما ضد ثابت نیست (ص ۳۸۷).

Greek: ἔτι τὸ μὲν ὑπομένει, τὸ δ' ἐναντίον οὐχ ὑπομένει (1069b7-8)

Ross: Further, something persists, but the contrary does not persist; (p. 1689)

توضیح: کمانک دارای «م.» فاقد عبارتی هم‌ارز در متن یونانی است.

نوع ۲: مترجم از جانب خود کلمه یا عبارتی را به متن افزوده، اما آن را داخل کمانک قرار داده است. تشخیص اینکه این عبارت متعلق به خود مترجم است، برای خواننده میسر نیست.

مثال ۱: ترجمه فارسی: اما در عین حال نمی‌توان گفت که اینها به طور مطلق موجودند، بلکه کیفیات و حرکات (متعلق به جوهراند)، وگرنه «ناسفید» و «نامستقیم» نیز موجود می‌بودند (ص ۳۸۵).

Greek: ἅμα δὲ οὐδ' ὄντα ὡς εἰπεῖν ἀπλῶς ταῦτα, ἀλλὰ ποιότητες καὶ κινήσεις, ἢ καὶ τὸ οὐ λευκὸν καὶ τὸ οὐκ εὐθύ (1069a21-3)

Ross: At the same time these latter are not even beings in the unqualified sense, but are quantities and movements—or else even the not-white and the not-straight would be; (p. 1688-9)

توضیح: مترجم در عبارت «بلکه کیفیات و حرکات (متعلق به جوهرند)»، کمانک را از جانب خود افزوده است؛ درحالی‌که ترجمه غیرتفسیری عبارت چنین است: «بلکه کیفیات و حرکات [هستند]». در ادامه مشاهده می‌شود که این الگو به طور منظم برای کمانک‌ها تکرار نمی‌شود.

مثال ۲: ترجمه فارسی: اما هیچ چیز مانع نمی‌شود که خانه ساخته شده برای بعضی کسان دلپسند، برای بعضی آزاردهنده، و برای بعضی نیز سودمند [باشد] ... اما هنر معماری سازنده هیچ‌یک از اینها (یعنی این‌گونه اعراض) نیست (ص ۱۹۷).

Greek: τοῖς μὲν γὰρ ἡδεῖαν τοῖς δὲ βλαβερὰν τοῖς δ' ὠφέλιμον οὐθὲν εἶναι κωλύει τὴν ποιηθεῖσαν ... ὅν οὐθενός ἐστὶν ἡ οἰκοδομικὴ ποιητικὴ (1026b7-10)

Reeve: For there is nothing to prevent the house he has produced from being pleasant to some, harmful to others, and beneficial to others ... But the craft of building is not productive of any of these. (p. 100)

توضیح: مترجم در عبارت «هیچ‌یک از اینها (یعنی این‌گونه اعراض)» کمانک را از جانب خود افزوده است؛ درحالی‌که یک جمله قبل «[باشد]» را در قلاب قرار داده است. مترجم می‌توانست جمله را این‌گونه ترجمه کند: «اما هیچ چیز مانع نمی‌شود از نزد بعضی کسان دلپسند، نزد بعضی آزاردهنده، و نزد بعضی نیز سودمند بودن خانه ساخته شده». اما به درستی تشخیص داده که بهتر است از دو فعل استفاده کند؛ از این‌رو «بودن» را به صورت فعل التزامی «باشد» آورده است. بر این اساس، قراردادن «باشد» درون قلاب کاملاً بی‌مورد است. درواقع، در این دو جمله آنچه متعلق به ارسطو است، در قلاب قرار داده شده و آنچه متعلق به مترجم، در کمانک؛ درحالی‌که انتظار می‌رفت عکس آن اتفاق بیفتد.

نوع ۳: مترجم کمانک را به کار برده و درون آن عبارت خود ارسطو را قرار داده است:

مثال: ترجمه فارسی: (به همین‌سان است در مورد افزایش و کاهش) (ص ۳۸۷).

Greek: ὁμοίως δὲ καὶ ἐπ' αὐξήσεως καὶ φθίσεως (1069b17-8)

Ross: and similarly in the case of increase and diminution. (p. 1689)

توضیح: بر خلاف نوع ۱، آنچه در کمانک قرار گرفته، عبارت خود ارسطو است.

نوع ۴: مترجم (یا فردی که وظیفه تایپ ترجمه را به عهده داشته)، سخن خود ارسطو را داخل قلاب قرار داده است؛ خطایی که بی شک منشا سوء فهم است.

مثال: ترجمه فارسی: [اما اینکه آیا چیزی (از این صورت‌ها) پس از (تباهی مرکب آن دو) باقی می‌ماند، مطلبی است که باید پژوهش کرد.] (ص ۳۹۰).

Greek: εἰ δὲ καὶ ὕστερόν τι ὑπομένει, σκεπτέον (1070a24-5)

Ross: But we must examine whether any form also survives afterwards. (p. 1690)

توضیح: قلاب در اینجا متعلق به ارسطو و کمانک‌ها افزوده مترجم است؛ درحالی که انتظار می‌رفت عکس این الگو اتفاق بیفتد. شاید فرضیه‌ای به ذهن خوانندگان این نقد خطور کند که عبارت داخل قلاب در بعضی نسخه‌های مابعدالطبیعه وجود نداشته و شرف به همین دلیل با قراردادن عبارت داخل قلاب آن را از مابقی متن متمایز کرده است. اما چنین نیست و در تصحیح انتقادی راس به فقدان این عبارت در بعضی نسخه‌ها اشاره نشده است. قابل توجه است که در جمله یونانی کلمه‌ای هم معنا با «صورت» یا «form» وجود ندارد و پیداست که دکتر شرف خود متن یونانی را پیش رو داشته است؛ در نتیجه به خلاف راس، «(از این صورت‌ها)» را داخل کمانک قرار داده است.

نوع ۵: مترجم عبارتی را به متن افزوده، بدون آنکه آن را داخل قلاب یا کمانک قرار دهد؛ درحالی که در همان بند افزوده‌ای بسیار جزئی را درون قلاب قرار داده است.

مثال: ترجمه فارسی: یک آشپز ماهر نیز که هدفش فراهم ساختن خوراکی لذیذ است، ممکن است چیزی شفا بخش هم مهیا بسازد؛ اما نه بنابر هنر آشپزی [اش]. از این روست که می‌گوییم آن برای او امری عرضی بوده است. وی به نحوی مقید این کار را می‌کند، نه به نحو مطلق؛ زیرا توانمندی‌هایی هستند که سازندگان چیزهای دیگرند؛ اما برای چیزهای عرضی هیچ‌گونه هنری و هیچ‌گونه توانمندی معینی وجود ندارد (ص ۱۹۹).

Greek: καὶ ὁψοποιὸς ἡδονῆς στοχαζόμενος ποιήσειεν ἄν τι ὑγιεινόν, ἀλλ' οὐ κατὰ **τὴν ὁψοποιητικὴν**: διὸ συνέβη, φασμέν, καὶ ἔστιν ὡς ποιεῖ, ἀπλῶς δ' οὐ. Τῶν μὲν γὰρ ἄλλων ἐνίστε δυνάμεις εἰσὶν αἱ ποιητικά, **τῶν** δ' οὐδεμία τέχνη οὐδὲ δύναμις ὠρισμένη. (1027a3-7)

Reeve: And the gourmet cook, aiming to give pleasure, might produce something healthy, but not in accord with **the craft of gourmet cooking**. That is why it was a coincidence, we say, and in a way he produces it, but not unconditionally. For of other things there are sometimes capacities that are productive of them, whereas **of some** there is no definite craft or capacity. (p. 101)

توضیح: مترجم «اش» در «آشپزی [اش]» در درون قلاب قرار داده، درحالی که نیازی به این کار نبود و ضمیر «اش» می توانست جایگزین حرف تعریف در متن یونانی فرض شود؛ زیرا در فارسی معادل دقیقی برای حرف تعریف یونانی وجود ندارد. با این همه، دقت نظر مترجم زمانی می توانست قابل قبول باشد که همواره با الگویی واحد رعایت می شد. در همین بند، «برای چیزهای عرضی» ترجمه ای تفسیری از «τῶν» به معنای «برای چیزهایی» در متن یونانی است؛ اما «برای چیزهای عرضی» بدون کمانک و قلاب ذکر شده است.

نارسایی ویرایشی دوم: عدم انسجام در معادل گذاری دوکلمه ای

مرحوم شرف در مواضع بسیاری یک کلمه یونانی را با دو کلمه فارسی معادل گذاری می کند. این کار فی نفسه خالی از اشکال است، مشروط بر اینکه خواننده می تواند تشخیص دهد چه زمانی یک کلمه یونانی با دو کلمه فارسی جایگزین شده است. به عبارت دیگر، لازم بود این معادل گذاری دوکلمه ای از الگویی ثابت تبعیت کند. در زیر توضیح خواهیم داد که به سبب اغتشاش در ساختار ویرایش ترجمه، مواضع معادل گذاری های دوکلمه ای قابل تشخیص نیستند.

نوع ۱: معادل گذاری دوکلمه ای با «و» و بدون کمانک:

مثال: ترجمه فارسی: اینک نگرش و بررسی درباره جوهر است (ص ۳۸۵).

Greek: περὶ τῆς οὐσίας ἡ θεωρία (1069a18)

Reeve: **The theoretical knowledge** [we are seeking] is concerned with substance. (p. 198)

توضیح: مترجم «*ἡ θεωρία*» به معنای «دانش نظری» را به «نگرش و بررسی» برگردانده است. برای پی‌بردن به ظرفیت این شکل از معادل‌گذاری دوکلمه‌ای برای منحرف کردن ذهن خواننده، خوب است به ترجمه جمله بعدی نگاه کنیم:

ترجمه فارسی: چون مبادی و علت‌های جوهرهایند که جستجو می‌شوند (ص ۳۸۵).

Greek: τῶν γὰρ οὐσιῶν αἱ ἀρχαὶ καὶ τὰ αἰτία ζητοῦνται. (1069a18-9)

Ross: for the principles and the causes we are seeking are those of substances (p. 1688)

توضیح: «مبدأ» و «علت» معنای بسیار نزدیکی به یکدیگر دارند؛ اما به هر دلیل ارسطو از هر دوی آنها استفاده کرده است. مصادیق پرشمار معادل‌گذاری دوکلمه‌ای این تصور را برای خواننده ایجاد می‌کند که ارسطو عادت به مکررگویی دارد؛ حال آنکه در واقع امر، مکررگویی‌های ارسطو کم‌شمارتر از چیزی است که در ترجمه فارسی مشاهده می‌شود. دو مثال دیگر از این نوع معادل‌گذاری در ترجمه فارسی: «در کنار و غیر از» برای «*παρὰ*» (ص ۳۸۷)؛ «دانش اندیشه‌ای و عقلی» برای «*ἐπιστήμη διανοητική*» (ص ۱۹۳).

۵۰۷

آینه پژوهش | ۲۱۳
سال ۳۶ | شماره ۳
مرداد و شهریور ۱۴۰۴

نوع ۲. معادل‌گذاری دوکلمه‌ای با «یا» و بدون کمانک:

مثال ۱: ترجمه فارسی: دوم طبیعت است که یک «این چیز» و خصلتی پایدار یا ملکه است (ص ۳۸۹ - ۳۹۰).

Greek: ἡ δὲ φύσις τόδε τι καὶ ἔξις τις (1070a11-2)

Reeve: the nature, which is a this something and a certain state (p. 200)

توضیح: مترجم «*ἔξις τις*» (به معنای «حالتی خاص») را به «خصلتی پایدار یا ملکه» برگردانده است.

مثال ۲: ترجمه فارسی: نخست درباره (موجود) بالعرض باید بگوییم که هیچ‌گونه بررسی یا نگرش علمی (*theoria*) به آن تعلق نمی‌گیرد. نشانه و دلیل آن این است که هیچ دانشی، چه عملی، چه سازنده و چه نظری، توجهی بدان ندارد (ص ۱۹۷).

Greek: πρῶτον περὶ τοῦ κατὰ συμβεβηκὸς λεκτέον, ὅτι οὐδεμία ἐστὶ περὶ αὐτὸ θεωρία. σημεῖον δέ: οὐδεμιᾷ γὰρ ἐπιστήμῃ ἐπιμελὲς περὶ αὐτοῦ οὔτε πρακτικῇ οὔτε ποιητικῇ οὔτε θεωρητικῇ. (1026b3-5)

Reeve: we must first say about the coincidental sort that there can be no **theoretical knowledge** about it. **An indication** of this is that no science, whether practical, productive, or theoretical, supervises it. (p. 100)

توضیح: مترجم در اینجا «θεωρία» به معنای «دانش نظری» را به «بررسی یا نگرش علمی» برگردانده است. اما جالب است که بلافاصله در آغاز جمله بعد، «σημεῖον» به معنای «نشانه» را با «نشانه و دلیل» جایگزین کرده است؛ یعنی به فاصله‌ای بسیار کوتاه از دو الگوی متفاوت برای معادل‌گذاری دو کلمه‌ای بهره برده است (یکی با «یا» و دیگری با «و»). بر این اساس، خواننده فارسی‌زبان هیچ راهی ندارد برای آنکه دریابد هر دو مکررگویی افزوده مترجم هستند نه جزئی از متن ارسطو. بعضی مثال‌های دیگر از معادل‌گذاری با «یا»: «اختیار یا گزینش سنجیده» برای «προαίρεσις» (ص ۱۹۴)؛ «متعلقات یا لواحق» برای «ὑπάρχοντα» (ص ۱۹۶)؛ «افزایش یا رویش و کاهش» برای «αὔξησις ... καὶ φθίσις» (ص ۳۸۷).

نوع ۳: معادل‌گذاری دو کلمه‌ای با «یا» و کمانک:

مثال: ترجمه فارسی: همچنین هیچ‌یک از دیگر (مقولات) جداگانه (یا بالاستقلال) وجود ندارد (ص ۳۸۵).

Greek: ἔτι οὐδὲν τῶν ἄλλων χωριστόν. (1069a24)

Reeve: Further, none of **the others** is **separable** (p. 198)

توضیح: در اینجا مترجم با استفاده از کمانک‌ها به دنبال افزودن توضیحاتی به متن اصلی است. تمایز «مقولات» با «(یا بالاستقلال)» در آن است که اولی جایی خالی را پر می‌کند و دومی معنای کلمه قبل از خودش را توضیح می‌دهد. همین الگو عیناً در فقره‌ای دیگر تکرار شده است: «یکی از این دو مفهوم (یا تعریف) و صورت است؛ و دیگری فقدان یا عدم (صورت) است» (ص ۳۸۸). در اینجا نیز هر دو کمانک افزوده‌های مترجم هستند و کارکردی کاملاً مشابه دارند. خواننده با مشاهده این دو شکل از کمانک در کنار یکدیگر، احتمالاً این تصور را خواهد یافت که هر جا کمانک با «یا» آغاز شود، هدف توضیح کلمه قبل از کمانک است؛ اما این الگو به طور منظم تکرار نمی‌شود. چنان‌که در نوع بعدی از کاربرد کمانک در معادل‌گذاری دو کلمه‌ای مشاهده می‌شود.

نوع ۴: معادل‌گذاری دوکلمه‌ای فقط با کمانک:

مثال: ترجمه فارسی: بعضی نیز صورتها و چیزهای ریاضی را در طبیعتی یگانه (واحد) قرار می‌دهند. و بعضی تنها چیزهای ریاضی را از این (طبیعت) می‌شمارند (ص ۳۸۶).

Greek: οἱ δὲ εἰς μίαν φύσιν τιθέντες τὰ εἶδη καὶ τὰ μαθηματικά, οἱ δὲ τὰ μαθηματικὰ μόνον τούτων. (1069a35-6)

Sachs: others making the forms and the mathematical things into one nature, and still others assume only the mathematical things among these. (p. 231)

ترجمه پیشنهادی: بعضی صورت‌ها و چیزهای ریاضی را ذیل طبیعتی واحد قرار می‌دهند، بعضی دیگر از بین اینها [یعنی از بین صورت‌ها و چیزهای ریاضی] فقط چیزهای ریاضی را [ذیل این طبیعت قرار می‌دهند].

توضیح: در اینجا مترجم از الگویی کاملاً جدید برای معادل‌گذاری دوکلمه‌ای استفاده کرده که در عمل کمک خاصی هم به فهم متن نمی‌کند؛ درحالی‌که مترجم یک جمله بعد دوباره از کمانک استفاده کرده، اما نه برای توضیح معنای کلمه قبلی، بلکه برای پرکردن یک جای خالی. درباره این قطعه توضیحات را دیگری نیز می‌توان افزود، اما از آنها عبور می‌کنم. مثالی دیگر از معادل‌گذاری دوکلمه‌ای صرفاً با کمانک: «اما حتی این نیز کافی نیست؛ جوهر دیگری هم در کنار مُثُل (صور) (نیز کافی نخواهد بود.)» (ص ۳۹۶).

نقد نارسایی‌های محتوایی

از اینجا به بعد نارسایی‌های محتوایی را بررسی خواهم کرد. کوشیدم بر مبنای اهمیت نارسایی‌ها، آنها را مرتب کنم. این ترتیب البته مناقشه‌پذیر است. در نخستین نارسایی مترجم مرتکب خطایی نشده، اما ترجمه او می‌تواند منشأ سوءفهم در خواننده شود. پس از مورد اول، نارسایی‌ها از این قرار هستند: تبعیت نکردن از الگویی واحد در ترجمه کلمات فنی، انتخاب معادل‌های گمراه‌کننده، جانداختن برخی عبارات ارسطو در ترجمه و اشتباهات فنی اثرگذار. در پایان این فهرست، به نارسایی‌هایی اشاره می‌شود که هم از حیث پیچیدگی و هم از حیث اهمیت برجسته‌ترین خطاهای مترجم در ترجمه کتاب‌های اپسیلون و لامبدا مابعدالطبیعه هستند.

مثال ۱: ترجمه فارسی: آنکه به وسیله آن چیزی دگرگون می‌شود محرك اول است (ص ۳۸۹).

Greek: ὅφ' οὗ μὲν, τοῦ πρώτου κινούντος (1070a1)

Reeve: That as a result of which is the direct mover (p. 200)

Tredennick: The agent is the immediate mover (p. 129)

Ross: That by which it is changed is the primary mover (p. 1690)

ترجمه پیشنهادی: آنچه به وسیله آن چیزی دگرگون می‌شود محرك بی واسطه است.

توضیح: «محرك اول» معادل دقیقی برای «τοῦ πρώτου κινούντος» است، چنان‌که راس هم از معادل مشابهی استفاده کرده است. اما «محرك اول» می‌تواند باعث سوءفهم شود. مراد ارسطو در اینجا نه محرك اولی یا خداوند، که علت فاعلی قریب است. آنچه به سوءفهم دامن می‌زند، استفاده از «آنکه» در ابتدای جمله است. با توجه به اینکه مترجم محترم به کرات از کمانک در ترجمه خود بهره برده، بهتر بود اینجا هم کمانکی به متن بیفزاید و به خواننده برای خروج از ابهام مدد برساند. در دیگر ترجمه‌ها (از جمله ترجمه تردنیک که در اختیار مترجم قرار داشته) عبارت یونانی با «محرك مستقیم» یا «محرك بی واسطه» جایگزین شده است. مترجم در فقره‌ای دیگر نیز از همین معادل ابهام‌برانگیز بهره برده است:

ترجمه فارسی: و علت نخستین همچون محرك نیز در چیزهای مختلف مختلف است: تندرستی، بیماری، تن، محرك در اینها فن پزشکی است (ص ۳۹۲).

Greek: καὶ τὸ πρῶτον αἴτιον ὡς κινούν ἄλλο ἄλλω. ὑγίεια, νόσος, σῶμα: τὸ κινούν ἰατρική. (1070b27-8)

Reeve: and the direct cause in the sense of a moving cause is distinct for distinct things. Health, sickness, body—the moving cause is the craft of medicine. (p. 202)

نکته جالب آنکه خود مرحوم شرف در ترجمه قطعه‌ای مشابه متوجه این مسئله بوده و با استفاده به جا از کمانک، «πρῶται ἀρχαί» را به «مبادی نخستین (یا قریب)» برگردانده است (ص ۳۹۴).

مثال ۲: ترجمه فارسی: و بدینسان چیزهایی را که به خودی خود تعلق به جنسی دارند که بدان پرداخته‌اند، به شیوه‌ای اجبارآمیزتر یا به نحوی پررنگ‌تر، مبرهن می‌سازند (ص ۱۹۳).

Greek: οὕτω τὰ καθ' αὐτὰ ὑπάρχοντα τῷ γένει περὶ ὃ εἰσιν ἀποδεικνύουσιν ἢ ἀναγκαιότερον ἢ μαλακώτερον (1025b12-3)

Ross: more or less cogently (p. 1619)

Tredennick: more or less cogently (p. 293)

ترجمه پیشنهادی: و بدین سان چیزهایی را که به خودی خود تعلق به جنسی دارند که بدان پرداخته‌اند، به شیوه‌ای متقاعدکننده‌تر یا سردستی‌تر، مبرهن می‌سازند.

توضیح: «اجبارآمیز» یا «پرنومش» نمی‌توانند اوصاف مناسبی برای برهان باشند. گرچه انتخاب این معادل‌ها دیگر بار نشان می‌دهد که مترجم به اصل یونانی مابعدالطبیعه توجه داشته، اما معادل‌های مناسب‌تری هم برای «ἀναγκαιότερον» و «μαλακώτερον» در فرهنگ‌های لغت یونانی یافت می‌شود. چنان‌که در Middle Liddell یکی از معانی «ἀναγκαῖος» چنین آمده: «of arguments, forcible, cogent». این معادل‌گذاری را در ترجمه‌های راس و تردنیک نیز می‌بینیم (همان ترجمه‌هایی که در اختیار مترجم قرار داشتند).^۱

۵۱۱

آینه پژوهش | ۲۱۳
سال ۳۶ | شماره ۳
مرداد و شهریور ۱۴۰۴

مثال ۳: ترجمه فارسی: اکنون اگر همان دور همیشه وجود دارد، پس باید چیزی همیشه ثابت و به یکسان فعالیت بخش باشد. اما اگر باید پیدایش و تباهی (کون و فساد) وجود داشته باشد، چیز دیگری باید موجود باشد که همیشه به انحاء گوناگون فعالیت کند (ص ۳۹۷).

Greek: εἰ δὴ τὸ αὐτὸ ἀεὶ περιόδῳ, δεῖ τι ἀεὶ μένειν ὡσαύτως ἐνεργοῦν. εἰ δὲ μέλλει γένεσις καὶ φθορὰ εἶναι, ἄλλο δεῖ εἶναι ἀεὶ ἐνεργοῦν ἄλλως καὶ ἄλλως. (1072a9-12)

Sachs: So if the same thing is always so in a cycle, it is necessary for something to persist always at work in the same way. But if there is going to be generation and destruction, there must be something else that is always at work in different ways. (p. 240)

ترجمه پیشنهادی: پس اگر همان شیء همواره در گردش است، باید چیزی همواره باقی باشد که به همان شیوه فعالیت کند. اما اگر پیدایش و تباهی در کار خواهد بود، چیز دیگری باید موجود باشد که همواره به انحاء گوناگون فعالیت کند.

۱. همچنین نک:

Aristotle & C. D. C. Reeve, 2016, p. 382, n. 628.

توضیح: مترجم فارسی کلمه «ἐνεργεῖν» را در یک بند به دو شکل معنا کرده است: «آنچه فعلیت بخش است» و «آنچه فعالیت می‌کند»؛ در حالی که فعلیت بخشیدن امری متمایز از فعالیت کردن است.

مثال ۴: ترجمه فارسی: علت‌ها و مبادی به یک گونه برای چیزهای مختلف مختلف‌اند، و به گونه دیگر، اگر کسی به طور کلی و به حسب تناسب سخن گوید، برای همه چیزها همانند (ص ۳۹۱) / بنابراین به نحو مقایسه، عناصر سه‌گانه‌اند، اما علت‌ها و مبادی چهارگانه‌اند (ص ۳۹۲) / ترجمه فارسی: همچنین اگر هم علل جوهرها کلی باشند، اما چنان‌که گفته شد، چیزهای مختلف، که در همان جنس نیستند، مانند رنگ‌ها، آوازه‌ها، جوهرها، و کیفیت، دارای علت‌ها و عناصر مختلف‌اند؛ مگر به معنای تمثیلی (ص ۳۹۴).

Greek: τὰ δ' αἰτία καὶ αἱ ἀρχαὶ ἄλλα ἄλλων ἔστιν ὥς, ἔστι δ' ὥς, ἂν καθόλου λέγῃ τις καὶ **κατ' ἀναλογίαν**, ταῦτα πάντων. (1070a31-3) / ὥστε στοιχεῖα μὲν **κατ' ἀναλογίαν** τρία, αἰτίαι δὲ καὶ ἀρχαὶ τέτταρες (1070b25-6) / ἔπειτα, εἰ δὴ τὰ τῶν οὐσιῶν, ἄλλα δὲ ἄλλων αἰτία καὶ στοιχεῖα, ὥσπερ ἐλέχθη, τῶν μὴ ἐν ταὐτῷ γένει, χρωμάτων ψόφων οὐσιῶν ποσότητος, πλὴν **τῷ ἀνάλογον** (1071a24-7)

Reeve: The causes and starting-points of distinct things are distinct in a way, but in a way—if we are to speak universally and **analogically**—they are the same for all. (p. 201) / So **analogically** there are three elements, and four causes and starting-points. (p. 201) / Next, the causes and elements of substances (but distinct ones of distinct ones) are already, as has been said, the causes and elements of things that are not in the same kind (genos)—of colors, sounds, substances, quantity—save **by analogy**. (p. 203)

توضیح: مترجم محترم «ἀναλογία» یا «analogy» را در چهار صفحه به سه شکل معنا کرده‌اند. به نظر می‌رسد در ترجمه یک متن فنی چنین عدم انسجامی مطلوب نیست.

مثال ۵: ترجمه فارسی: اکنون در برخی موارد، «این چیز» در کنار و جدا از جوهر مرکب وجود ندارد (مثلاً مانند صورت خانه، اگر فن (معماری) نباشد و نیز پیدایش و تباهی برای این (صورت‌ها) نیست، بلکه به نحو دیگری است که «خانه» و «تندرستی» بدون ماده را و هر چیزی را که در پی صناعت پدید می‌آید، می‌گوییم که «هستند» یا «نیستند» (ص ۳۹۰).

Greek: ἐπὶ μὲν οὖν τινῶν τὸ τόδε τι οὐκ ἔστι παρὰ τὴν συνθετὴν οὐσίαν, οἷον οἰκίας τὸ εἶδος, εἰ μὴ ἡ τέχνη (οὐδ' ἔστι γένεσις καὶ φθορὰ τούτων, ἀλλ' ἄλλον τρόπον εἰσὶ καὶ οὐκ εἰσὶν οἰκία τε ἢ ἄνευ ὕλης καὶ ὑγίεια καὶ πᾶν τὸ κατὰ τέχνην) (1070a13-7)

Ross: Now in some cases the 'this' does not exist apart from the composite substance, e.g. the form of house does not so exist, unless the art of building exists apart (nor is there generation and destruction of these forms, but it is in another way that the house apart from its matter, and health, and all things of art, exist and do not exist); (p. 1690)

توضیح: دکتر شرف «بدون ماده» را بعد از «تندرستی» قرار داده است. بر این اساس، خواننده دو تصور پیدا خواهد کرد: ۱. ارسطو «بدون ماده» را صرفاً به عنوان وصفی برای «تندرستی» آورده است؛ ۲. «بدون ماده» هم وصف «خانه» است هم وصف «تندرستی». در حالی که هر دو حالت مردود است و «بدون ماده» در متن ارسطو صرفاً به عنوان وصفی برای «خانه» به کار رفته است.

مثال ۶: ترجمه فارسی: اما در میان تعریف شده‌ها (معرفها) و چیزهای مربوط به «چئی» در مواردی مانند «پهن بینی» (افطس) است و مواردی نظیر «میان تهی». اختلاف آنها در این است که «پهن بینی» چیزی گردآمده با ماده است (زیرا «بینی پهن» یک بینی میان تهی است)، اما میان پوکی بدون ماده محسوس است (ص ۱۹۴).

Greek: ἔστι δὲ τῶν ὀριζομένων καὶ τῶν τί ἐστὶ τὰ μὲν ὡς τὸ σιμὸν τὰ δ' ὡς τὸ κοῖλον. διαφέρει δὲ ταῦτα ὅτι τὸ μὲν σιμὸν συνειλημμένον ἐστὶ μετὰ τῆς ὕλης (ἐστὶ γὰρ τὸ σιμὸν κοίλη ρίς), ἡ δὲ κοιλότης ἄνευ ὕλης αἰσθητῆς. (1025b30-4)¹

Ross: Of things defined, i.e. of essences, some are like snub, and some like concave. And these differ because snub is bound up with matter (for what is snub is a concave nose), while concavity is independent of perceptible matter. (p. 1620)

توضیح: این بند یکی از مثال‌های مهمی است که نشان می‌دهد مترجم اصل یونانی را مبنا قرار داده است، اما در فهم اصل یونانی دچار اشتباه شده و از ترجمه‌های دیگر نیز برای اصلاح اشتباه خود کمک نگرفته است. در این بند می‌خوانیم که «زیرا "بینی پهن" یک بینی میان تهی

۱. تصحیح راس در اینجا با تصحیح بکر تفاوت‌های پرشماری دارد. تصحیح راس را مبنا قرار دادم.

است». این عبارت کاملاً بی‌معنا به نظر می‌رسد. بینی پهن چرا باید میان‌تهی باشد؟ سرچشمه مشکل آن است که مترجم کلمه «κοῖλον» را به «میان‌تهی» ترجمه کرده است. بر این اساس، چون در ادامه بند چندین بار از مشتقات «κοῖλον» استفاده شده، مترجم همه آنها را نیز به «میان‌تهی» یا «میان‌پوکی» ترجمه کرده است. اشکال کار آنجاست که «hollow» یا «توخالی» اولین معنای «κοῖλον» است، اما تنها معنای آن نیست. «κοῖλον» همچنین «concave» یا «فرورفته» معنا می‌دهد. ارسطو در این بند دو تعریف را با یکدیگر مقایسه می‌کند: تعریف «فرورفتگی» و تعریف «بینی پهن». این مقایسه بدان علت معنادار است که بینی پهن یک بینی فرورفته است. حال، ارسطو توضیح می‌دهد که ماده محسوس در تعریف «بینی پهن» به عنوان چیزی فرورفته حضور دارد، اما ماده محسوس در خود مفهوم «فرورفتگی» اخذ نشده است. با این توضیحات، بینی پهن یک بینی «فرورفته» است، نه یک بینی «میان‌تهی».

مثال ۷: ترجمه فارسی: چیزی هست که متحرک به حرکتی همیشگی و ایست‌ناپذیر است، و این حرکت مستدیر (دایره‌ای) است. و این نه تنها منطقاً بلکه واقعاً نیز روشن است (ص ۳۹۹).

Greek: καὶ ἔστι τι ἀεὶ κινούμενον κίνησιν ἀπαυστον, αὕτη δ' ἡ κύκλω (καὶ τοῦτο οὐ λόγῳ μόνον ἀλλ' ἔργῳ δηλον), (1072a21-2)

Reeve: And there is something that is always moved with an unceasing movement, which is in a circle (and this is clear not **from argument** alone but also from the facts). (p. 205)

Ross: There is, then, something which is always moved with an unceasing motion, which is motion in a circle; and this is plain not **in theory** only but in fact. (p. 1694)

توضیح: مترجم در اینجا لغزش مهمی را مرتکب شده است. او «λόγῳ» را به «منطقاً» ترجمه کرده است. در اینجا سه ملاحظه وجود دارد: ۱. «λόγος» معانی متعددی دارد و ذهن مترجم نباید با رؤیت «λόγῳ» (صورت dative کلمه «λόγος») به سرعت به سمت «منطق»، «λογική» یا «logic» برود. ۲. این یک پرسش فنی است که آیا ارسطو از «λογική» و مشتقات آن به همان معنایی که ما از منطق می‌فهمیم استفاده کرده است یا نه.^۱ بنابراین در استفاده از لفظ «منطق» در ترجمه مابعدالطبیعه باید احتیاط به خرج داد. ۳. در نهایت، استفاده از کلمه «منطقاً» در اینجا

نامناسب است. اینکه شیئی با حرکت مستدیر وجود دارد یا نه، مستقیماً ربطی به منطق پیدا نمی‌کند. چنان‌که در ترجمه‌های انگلیسی می‌بینیم، «λόγῳ» در اینجا باید به «طبق استدلال» یا «طبق نظریه» ترجمه شود.

مثال ۸: ترجمه فارسی: اما دربارهٔ کثرت حرکتهای مکانی باید به یاری نزدیکترین شاخهٔ دانشهای ریاضی، یعنی ستاره‌شناسی (یا هیئت، astrology) پژوهش کنیم (ص ۴۰۴).

Greek: τὸ δὲ πλεονος ἤδη τῶν φορῶν ἐκ τῆς οἰκειοτάτης φιλοσοφίας τῶν μαθηματικῶν ἐπιστημῶν δεῖ σκοπεῖν, ἐκ τῆς ἀστρολογίας: (1073b3-5)

Reeve: But when we come to the number of these spatial movements, we must investigate it on the basis of the mathematical science that is most akin to philosophy, namely, astronomy. (p. 208)

توضیح: اینجا «φιλοσοφία» در ترجمه از قلم افتاده است. ستاره‌شناسی نزدیک‌ترین دانش ریاضی «به فلسفه» است. مترجم «به فلسفه» را جا انداخته، از این‌رو مشخص نیست که ستاره‌شناسی نزدیک‌ترین دانش ریاضی به چه چیزی است؟

مثال ۹: ترجمه فارسی: پس این چیزها دارای همان عناصر و مبادی‌اند، هرچند یکی چیزی غیر از دیگری است (ص ۳۹۲).

Greek: τούτων μὲν οὖν ταῦτὰ στοιχεῖα καὶ ἀρχαί (ἄλλων δ' ἄλλα) (1070b16-7)

Reeve: These things, then, have the same elements and starting-points (although distinct things have distinct ones). (p. 201)

Ross: These things then have the same elements and principles, but different things have different elements (p. 1691)

ترجمه پیشنهادی: پس این چیزها دارای همان عناصر و مبادی‌اند، هرچند چیزهای مختلف را [مبادی و عناصر] مختلف است.

توضیح: ارسطو در این فصل از لامبدا در پی توضیح این مطلب است که اشیاء محسوس از یک جهت مبادی مشترکی دارند (زیرا همه از ماده، صورت و فقدان ساخته شده‌اند)، اما از جهت دیگر مبادی آنها مشترک نیست (زیرا ماده، صورت و فقدان این شیء با ماده، صورت و فقدان آن شیء

متفاوت است). این جمله نیز به طور خلاصه همین مطلب را بیان می‌کند؛ اما مترجم محترم نتوانسته معنای صحیح «ἄλλων δὲ ἄλλα» را دریابد و آن را به نحو دیگری ترجمه کرده است. در حالی که دکتر شرف عبارات مشابه را در فقره‌ای دیگر به درستی ترجمه کرده است (گرچه این فقره دوم اندکی مبسوط‌تر است و همین امکان فهم بهتر را برای مترجم مهیا کرده است):

ترجمه فارسی: همچنین اگر هم علل جوهرها کلی باشند، اما چنان‌که گفته شد، چیزهای مختلف، که در همان جنس نیستند، مانند رنگ‌ها، آوازه‌ها، جوهرها، و کیفیت، دارای علتها و عناصر مختلف‌اند؛ مگر به معنای تمثیلی (ص ۳۹۴).

Greek: ἐπειτα, εἰ δὴ τὰ τῶν οὐσιῶν, ἄλλα δὲ ἄλλων αἰτία καὶ στοιχεῖα, ὥσπερ ἐλέχθη, τῶν μὴ ἐν ταύτῳ γένει, χρωμάτων ψόφων οὐσιῶν ποσότητος, πλὴν τῷ ἀνάλογον: (1071a24-7)

Ross: Again, if the causes of substances are causes of everything, still different things have different causes and elements, as was said; the causes of things that are not in the same class, e.g. of colours, sounds, substances, and quantities, are different except in an analogical sense; (p. 1692)

عبارت «ἄλλα δὲ ἄλλων αἰτία καὶ στοιχεῖα» (به معنای «چیزهای مختلف را علل و عناصر مختلف است») بسیار مشابه با «ἄλλων δὲ ἄλλα» در فقره قبل است (به معنای «چیزهای مختلف را [مبادی و عناصر] مختلف است»). تنها تفاوت حذف «στοιχείων καὶ ἀρχῶν» به قرینه لفظی در فقره قبلی است که باعث سوءفهم مترجم شده است (عبارت کامل در فقره قبل: «ἄλλων [στοιχείων καὶ ἀρχῶν] δὲ ἄλλα»).

مثال ۱۰: ترجمه فارسی: اما جوهرها سه گانه‌اند: ۱. یکی ماده است که به نحو آشکار یک «این چیز» است (ص ۳۸۹).

Greek: οὐσίαι δὲ τρεῖς, ἡ μὲν ὅλη τόδε τι οὐσα τῷ φαίνεσθαι (1070a9-10)

Reeve: There are, though, three sorts of substances: [1] the matter, which is a this something [merely] in appearance (p. 200)

Ross: There are three kinds of substance—the matter, which is a 'this' by being perceived (p. 1690)

ترجمه پیشنهادی: اما جوهرها سه‌گانه‌اند: ۱. یکی ماده است که [فقط] در ظاهر یک «این چیز» است. توضیح: ارسطو در این فقره به دنبال تقریر معنایی ضعیف‌شده از جوهر برای ماده است، اما مترجم محترم کاری دقیقاً وارونه را انجام داده و جوهریت ماده را با قدرت تثبیت کرده است. ارسطو در *De Anima* 412a6-9 نیز جوهریت ماده را ضعیف‌تر از صورت معرفی می‌کند. مثال ۱۱: ترجمه فارسی: باز هم نکته دیگر این است که هر تک چیزی از همنام آن پدید می‌آید (ص ۳۸۹).

Greek: μετὰ ταῦτα ὅτι ἐκάστη ἐκ συνωνύμου γίνεται οὐσία (1070a4-5)

Ross: Next we must observe that each substance comes into being out of something synonymous. (p. 1690)

ترجمه پیشنهادی: دیگر این که هر جوهری از همنام آن پدید می‌آید.

توضیح: به نظر می‌رسد خطای مترجم در این فقره نیز ناشی از مراجعه به اصل یونانی و سوءفهم از آن است. از آنجاکه نظم کلمات در زبان یونانی متفاوت از بسیاری زبان‌هاست، ارسطو میان «ἐκάστη» (به معنای «هر یک») و «οὐσία» (به معنای «جوهر») با چندین کلمه فاصله انداخته است؛ بنابراین مترجم محترم دریافته که «ἐκάστη» و «οὐσία» با هم ارتباط دارند و صرفاً کوشیده معادلی برای «ἐκάστη» (یعنی «هر تک چیزی») را در جمله جاگذاری کند.

مثال ۱۲: ترجمه فارسی: اما هر یک از اینها در مورد هر جوهری مختلف است (ص ۳۹۲).

Greek: ἀλλ' ἕκαστον τούτων ἕτερον περὶ ἕκαστον γένος ἐστίν (1070b19-20)

Reeve: But each of these is distinct for each category (p. 201)

Ross: But each of these is different for each class (p. 1691)

توضیح: ترجمه «γένος» (به معنای «جنس» یا «گونه») به «جوهر» خالی از اشکال نیست.

مثال ۱۳: ترجمه فارسی: اما اگر یک جوهر نامتحرک وجود دارد، پس (جوهر)، مقدم است، و دانش آن فلسفه نخستین (۳۰) است که [فلسفه] کلی است، زیرا نخستین است (ص ۱۹۵).

Greek: εἰ δ' ἔστι τις οὐσία ἀκίνητος, αὕτη προτέρα καὶ φιλοσοφία πρώτη, καὶ καθόλου οὕτως ὅτι πρώτη. (1026a29-31)

Reeve: But if there is some immovable substance, **this [that is, theological philosophy] will be prior and will be primary philosophy, and it will be universal in this way**, namely, because it is primary. (p. 99-100)

Ross: but if there is an immovable substance, **the science of this must be prior and must be first philosophy, and universal in this way**, because it is first. (p. 1620)

ترجمه پیشنهادی: اما اگر جوهری نامتحرک وجود دارد، آن [یعنی دانش این جوهر] مقدم، و فلسفه نخستین، و به همین طریق کلی است، زیرا نخستین است.

توضیح: مترجم محترم پنداشته است «αὔτη» به «οὐσία ἀκίνητος» یا «جوهر نامتحرک» برمی‌گردد، از این رو به اشتباه «جوهر» را در کمانک قرار داده است؛ بر این اساس، ترجمه مابقی جمله نیز دچار مشکل شده است. البته تشخیص اینکه «αὔτη» به «جوهر نامتحرک» برمی‌گردد کار آسانی نیست، چون ارسطو چند جمله بالاتر از «ἡ πρώτη φιλοσοφία» یا «فلسفه نخستین» نام برده است. همین ظرایف اهمیت رجوع به ترجمه‌های اروپایی و عدم مواجهه مستقیم با متن یونانی را دگر بار به اثبات می‌رساند.

مثال ۱۴: ترجمه فارسی: اکنون اگر همه چیزهای طبیعی به همان سان نامیده شوند که «پهن بینی»، مثلاً بینی، چشم، چهره، گوشت، استخوان و به طور کلی جاندار، و نیز برگ، ریشه، پوسته، و بر روی هم گیاه، (زیرا هیچ یک از اینها بدون حرکت تعریفی (یا مفهومی) ندارند) در آن صورت آشکار خواهد شد که اشیاء طبیعی چگونه باید پژوهش و تعریف شوند (۵)؛ و به چه علت طبیعت‌شناس درباره روان (نفس) نیز - تا جایی که این یکی بدون ماده وجود ندارد - می‌باید که تا اندازه‌ای نگرش داشته باشد (ص ۱۹۴).

Greek: εἰ δὴ πάντα τὰ φυσικὰ ὁμοίως τῷ σμῶ λέγονται, οἷον ῥίς ὀφθαλμὸς πρόσωπον σὰρξ ὅστουν, ὅλως ζῶον, φύλλον ῥίζα φλοιός, ὅλως φυτόν (οὐθενὸς γὰρ ἄνευ κινήσεως ὁ λόγος αὐτῶν, ἀλλ' αἰεὶ ἔχει ὕλην), δηλον πὼς δεῖ ἐν τοῖς φυσικοῖς τὸ τί ἐστὶ ζητεῖν καὶ ὀρίζεσθαι, καὶ διότι καὶ περὶ ψυχῆς ἐνίας θεωρῆσαι τοῦ φυσικοῦ, ὅση μὴ ἄνευ τῆς ὕλης ἐστίν. (1025b34-1026a6)

Ross: If then all natural things are analogous to the snub in their nature—e.g. nose, eye, face, flesh, bone, and, in general, animal; leaf, root, bark, and, in general, plant (for none of these can be defined

without reference to movement—**they always have matter**), it is clear how we must seek and define **the essence in the case of natural objects**, and also why it belongs to the student of nature to study **soul to some extent**, i.e. so much of it as is not independent of matter. (p. 1620)

Tredennick: Now if all physical terms are used in the same sense as “snub”—e.g. nose, eye, face, flesh, bone, and in general animal; leaf, root, bark, and in general vegetable (for not one of these has a definition without motion; **the definition invariably includes matter**)—it is clear how we should look for and define **the essence in physical things**, and why it is the province of the physicist to study even **some aspects of the soul**, so far as it is not independent of matter. (p. 295)

ترجمه پیشنهادی: پس اگر همه چیزهای طبیعی همان‌گونه گفته می‌شوند که بینی پهن، مثل بینی، چشم، چهره، گوشت، استخوان و به طور کلی جاندار و نیز برگ، ریشه، پوسته و به طور کلی گیاه (زیرا تعریف هیچ‌یک از اینها بدون حرکت نیست، بلکه همواره دارای ماده است)، واضح است که در [حوزه] چیزهای طبیعی چگونه باید ماهیت را جستجو و تعریف کرد، و چرا بر عهده طبیعت‌شناس است که حتی درباره بعضی جنبه‌های نفس تأمل کند - یعنی همان مقدار [از نفس] که بدون ماده نیست.

توضیح: سه ایراد به ترجمه فارسی این بند وارد است: ۱. «ἀλλ' αἰ ἔχει ὕλην» یا «بلکه همواره دارای ماده است» در ترجمه از قلم افتاده است. باید در نظر داشت که در یکی از نسخه‌های مابعدالطبیعه، کلمه «αἰ» یا «همیشه» در متن نیست، اما مابقی کلمات سر جای خودشان هستند. ۲. مترجم «τοῖς φυσικοῖς τὸ τί ἐστι» یا «ماهیت در چیزهای طبیعی» را به «اشیاء طبیعی» ترجمه کرده و «ماهیت» را از قلم انداخته است. ۳. در ایراد سوم که البته کم‌اهمیت‌تر از دو مورد قبلی است، مترجم احتمالاً تحت تأثیر راس «περὶ ψυχῆς ἐνίας θεωρῆσαι τοῦ φυσικοῦ» یا «بر عهده طبیعت‌شناس است که حتی درباره بعضی جنبه‌های نفس تأمل کند» را به «طبیعت‌شناس درباره روان (نفس) نیز ... می‌باید که تا اندازه‌ای نگرش داشته باشد» ترجمه کرده است. البته تفاوت در اینجا تعیین‌کننده نیست؛ اما احتمالاً نشان می‌دهد که مترجم به ترجمه‌ها نیز بی‌توجه نبوده است (ترجمه تردنیک از این عبارت دقیق است).

مثال ۱۵: ترجمه فارسی: چنانکه اگر «موسیقیدان»، «نحوی» شده است، همچنین (به اعتبار نحوی بودن) «موسیقیدان» شده است؛ و همه استدلال‌های دیگری که از این گونه‌اند. در واقع به نظر نمی‌رسد که عرض نزدیک به «ناموجود» است (ص ۱۹۸).

Greek: ὥστ' εἰ μουσικὸς ὢν γραμματικὸς γέγονε, καὶ γραμματικὸς ὢν μουσικός, καὶ ὅσοι δὴ ἄλλοι τοιοῦτοι τῶν λόγων εἰσὶν: φαίνεται γὰρ τὸ συμβεβηκὸς ἐγγύς τι τοῦ μὴ ὄντος. (1026b19-21)

Ross: if one who was musical has come to be lettered, he must also have been lettered and have come to be musical,—and all the other arguments of this sort; the accidental is obviously akin to non-being. (p. 1621)

Tredennick: if a man who is cultured has become grammatical, he has also, being grammatical, become cultured; and all other such discussions. Indeed it seems that the accidental is something closely akin to the non-existent. (p. 301)

توضیح: در بند فوق آمده: «در واقع به نظر نمی‌رسد که عرض نزدیک به «ناموجود» است». در حالی که فعل جمله ارسطو مثبت است و به زعم او عرض با «آنچه نیست» قرابتی دارد. گرچه به احتمال فراوان این خطا ناشی از سهو در نگارش یا تایپ است، اما تغییری که در معنا اتفاق افتاده تعیین‌کننده است و شاید هر خواننده‌ای متوجه سهو مترجم و ویراستار در منفی کردن فعل نشود.

مثال ۱۶: ترجمه فارسی: زیرا بذر (یا نطفه) از چیز دیگری است که مقدم و کامل است و نخستین چیز پدر نیست، بلکه موجود کامل است، مانند اینکه بگویم یک انسان پیش‌تر از نطفه است، نه آنکه از نطفه پدید می‌آید، بلکه انسان دیگری که نطفه از اوست (ص ۴۰۱ - ۴۰۲).

Greek: τὸ γὰρ σπέρμα ἐξ ἐτέρων ἐστὶ προτέρων τελείων, καὶ τὸ πρῶτον οὐ σπέρμα ἐστὶν ἀλλὰ τὸ τέλειον: οἷον πρότερον ἄνθρωπον ἢ φαίη τις εἶναι τοῦ σπέρματος, οὐ τὸν ἐκ τοῦτου γενόμενον ἀλλ' ἕτερον ἐξ οὗ τὸ σπέρμα. (1072b35-1073a3)

Ross: For the seed comes from other individuals which are prior and complete, and the first thing is not seed but the complete being, e.g. we must say that before the seed there is a man,—not the man produced from the seed, but another from whom the seed comes. (p. 1695)

توضیح: در متن یونانی چهار بار از کلمه «σπέρμα» (sperma) به معنای «نطفه» یا «اسپرم» استفاده شده است. مترجم همچون راس یک بار ضمیر ارجاع‌دهنده به «σπέρμα» را نیز با اسم

جایگزین کرده و در مجموع پنج بار معادل این کلمه را در متن قرار داده است. معادل‌ها از این قرار هستند: «بذر (یا نطفه)»؛ «پدر»؛ «نطفه»؛ «نطفه»؛ «نطفه». به نظرم شکی نیست که تایپست «بذر» را به اشتباه «پدر» خوانده، اما همچنان دو ملاحظه وجود دارد: ۱. چرا مترجم «σπέρμα» را به «بذر» ترجمه کرده است؟ اینجا ارسطو درباره نطفه سخن می‌گوید و باید «نطفه» به جای هر پنج معادل قرار داده می‌شد. ۲. از این مثال و چند مثال دیگر برمی‌آید که پس از تایپ دست‌نوشته‌های مترجم، خود مترجم محترم یا فردی کارآزموده به نیابت از او متن نهایی را به طور دقیق بازبینی نکرده‌اند.

مثال ۱۷- ترجمه فارسی: زیرا ضروری یا (واجب) دارای این معناهاست: یکی آنکه به اجبار است زیرا برخلاف رغبت (horme) است، دیگری آنکه بودن آن «نیک یا خوش» (to eu) یافت نمی‌شود، و نیز آنکه ناممکن است به گونه دیگری موجود باشد، مگر مطلقاً (آنگونه که هست) (ص ۴۰۰).

Greek: τὸ γὰρ ἀναγκαῖον τοσαυταχῶς, τὸ μὲν βίᾳ ὅτι παρὰ τὴν ὁρμήν, τὸ δὲ οὐκ ὄνεν τὸ εὖ, τὸ δὲ μὴ ἐνδεχόμενον ἄλλως ἀλλ' ἀπλῶς. (1072b11-3)

Reeve: For something is said to be necessary in a number of ways—as what is forced contrary to natural impulse, as that without which what is good does not exist, and as what does not admit of being otherwise, but is unconditionally necessary. (p. 206)

Ross: For the necessary has all these senses—that which is necessary perforce because it is contrary to impulse, that without which the good is impossible, and that which cannot be otherwise but is *absolutely* necessary. (p. 1694-5)

ترجمه پیشنهادی عبارت خاص: آنچه بدون آن امر نیک وجود ندارد.

توضیح: عبارتی که مشخص کردم، به شکل عجیبی ترجمه شده است: «آنکه بودن آن «نیک یا خوش» یافت نمی‌شود». به عبارت دیگر، بر اساس ترجمه فارسی دومین معنا از امر ضروری یعنی چیزی که نیکی از بودن و وجود آن استشمام نمی‌شود. این قطعاً هیچ نسبتی با مراد ارسطو ندارد. تصور من آن است که تایپست «بدون» را به اشتباه «بودن» ثبت کرده و چون عبارت نهایی بی‌معنا و مهمل به نظر نمی‌رسیده، این خطای تایپی تصحیح نشده است. با پذیرفتن فرضیه غلط تایپی به این عبارت می‌رسیم: «آنکه بدون آن «نیک یا خوش» یافت نمی‌شود»؛ یعنی آنچه

در صورت فقدانش امر نیک نایافتنی و در نتیجه ناموجود خواهد بود. این با مراد ارسطو هماهنگ است.

مثال ۱۸: ترجمه فارسی: اما همچنین این پرسش دشوار باقی می‌ماند که آیا اندیشیده (یا معقول) مرکب است؟ زیرا آنگاه اندیشه یا عقل به حسب تعلق به هر یک از اجزاء کل متغیر می‌شد. لکن (پاسخ این است که) هرچه دارای ماده نیست تجزیه‌ناپذیر است؛ درست مانند عقل انسانی، یا عقل موجودات مرکب، که تنها در زمانهای معینی چنان حالتی دارد (زیرا آن [عقل الهی] در این لحظه یا آن لحظه مالک خیر نیست، بلکه در هر چیزی کل بهترین آنرا در می‌یابد، که چیزی غیر از خود اوست) (ص ۴۰۹).

Greek: ἔτι δὴ λείπεται ἀπορία, εἰ σύνθετον τὸ νοούμενον: μεταβάλλοι γὰρ ἂν ἐν τοῖς μέρεσι τοῦ ὅλου. ἢ ἀδιαίρετον πᾶν τὸ μὴ ἔχον ὅλην—ὥσπερ ὁ ἀνθρώπινος νοῦς ἢ ὁ γε τῶν συνθέτων ἔχει ἐν τινὶ χρόνῳ (οὐ γὰρ ἔχει τὸ εὔ ἐν τῷ διῇ ἢ ἐν τῷ δί, ἀλλ' ἐν ὅλῳ τινὶ τὸ ἄριστον, ὃν ἄλλο τι) (1075a5-9)

Reeve: A further puzzle remains as to whether the thing understood is composite. For if it were, then the [divine] understanding would undergo change in understanding the parts of the whole. Or is not everything that has no matter indivisible? (Just as the human understanding [of such things] is, or the understanding even of composite things in a certain time—for it does not possess the good in [understanding] this or that [part], rather, in [understanding] a certain whole it possesses the best, being something else.) (p. 211)

Ross: A further question is left—whether the object of the thought is composite; for if it were, thought would change in passing from part to part of the whole. We answer that everything which has not matter is indivisible. As human thought, or rather the thought of composite objects, is in a certain period of time (for it does not possess the good at this moment or at that, but its best, being something different from it, is attained only in a whole period of time), (p. 1699)

ترجمه دقیق عبارت خاص: زیرا آن خیر را در این یا آن [؟] دارا نیست، بلکه در یک کلیت [؟] بهترین [را دارا است].

ترجمه تفسیری ۱ از عبارت خاص: زیرا آن [یعنی عقل الهی] خیر را در این یا آن زمان دارا نیست، بلکه در یک کلیت زمانی بهترین را دارا است.

ترجمه تفسیری ۲ از عبارت خاص: زیرا آن [یعنی عقل الهی] خیر را در [علم به] این یا آن جزء دارا نیست، بلکه در [علم به] یک کلیت بهترین را دارا است.

توضیح: دو جای خالی را در ترجمه دقیق مشخص کرده‌ام. از چهار ترجمه انگلیسی که در دست داشتم، ترجمه‌های راس، تردنیک و سکس مشابه با ترجمه تفسیری اول هستند، به این معنا که هر دو جای خالی را با «زمان» پر کرده‌اند. اما ریو به جای «زمان» از مفهوم جزء و کل استفاده کرده است. بنابراین جای خالی اول را با «جزء» پر کرده و در نتیجه جای خالی دوم را خالی نگه داشته است. فارغ از اینکه کدام ترجمه صحیح‌تر است، دکتر شرف از هیچ کدام از این دو الگو پیروی نکرده است. مترجم فارسی جای خالی اول را با «زمان» پر کرده (همچون راس، تردنیک و سکس) و برای جای خالی دوم کاری شبیه به ریو انجام داده است. اما در واقع، ترجمه او از تکه دوم با ترجمه ریو هم تطبیق نمی‌کند و به کلی از متن ارسطو فاصله گرفته است. به طور خلاصه، حدس من آن است که مترجم به اشتباه «ὅλη τι» را ترکیبی اضافی خوانده نه وصفی.

۵۲۳

آینه پژوهش | ۲۱۳
سال ۳۶ | شماره ۳
مرداد و شهریور ۱۴۰۴

مثال ۱۹: ترجمه فارسی: اما جوهرها بر سه گونه‌اند: ۱. یکی جوهر محسوس، که از این (گونه) برخی جاویدان (یا سرمدی *aldios*) است و برخی تباهی‌پذیر. در پذیرش این (جوهر) اخیر - مثلاً گیاهان و جانوران - همه هم‌سخن‌اند. لازم است که عناصر اینها را بیابیم، چه یکی باشند و چه بسیار. ۲. دیگری جوهر نامتحرک است؛ بعضی می‌گویند که این جداگانه وجود دارد و بعضی دیگر آنرا به دو گونه تقسیم می‌کنند (۳۵). ۳. بعضی نیز صورت‌ها و چیزهای ریاضی را در طبیعتی یگانه (واحد) قرار می‌دهند و بعضی تنها چیزهای ریاضی را از این (طبیعت) می‌شمارند. آن دو جوهر نخست مربوط به دانش طبیعی‌اند (زیرا حرکت را در بردارند)، اما این جوهر اخیر مربوط به دانش دیگری است؛ اگر هر سه آنها دارای مبدأ مشترکی نباشند (ص ۳۸۵ - ۳۸۶).

Greek: οὐσίαι δὲ τρεῖς, μία μὲν αἰσθητή—ἥς ἢ μὲν αἰδῖος ἢ δὲ φθαρτή, ἣν πάντες ὁμολογοῦσιν, οἷον τὰ φυτὰ καὶ τὰ ζῷα [ἢ δ' αἰδῖος]—ἥς ἀνάγκη τὰ στοιχεῖα λαβεῖν, εἶτε ἐν εἶτε πολλά: ἄλλη δὲ ἀκίνητος, καὶ ταύτην φασὶ τινες εἶναι χωριστήν, οἱ μὲν εἰς δύο διαιροῦντες, οἱ δὲ εἰς μίαν φύσιν τιθέντες τὰ εἶδη καὶ τὰ μαθηματικά, οἱ δὲ τὰ μαθηματικά μόνον τούτων. ἐκεῖναι μὲν δὴ φυσικῆς (μετὰ κινήσεως γάρ), αὕτη δὲ ἐτέρας, εἰ μηδεμία αὐτοῖς ἀρχὴ κοινή. (1069a30-b2)

Reeve: There are, though, three sorts of substances. One is perceptible, of which [1] one sort is capable of passing away, such as plants and animals, and [2] the other sort eternal—of which it is necessary to grasp the elements, whether one or many. And [3] another sort that is immovable, and this [3a] certain thinkers say is separable, some dividing it into two, the Forms and the objects of mathematics, [3b] others positing these two as one in nature, and [3c] others only one of these, namely, the objects of mathematics. The first two sorts belong to natural science (for they involve movement), but the third to another science, if no starting-point is common to these. (p. 198)

توضیح: (در بررسی این قطعه خطی زیر عبارات نکشیدم، چون مترجم در ترجمه عبارت خاصی دچار اشتباه نشده است).

خواننده محترم را ارجاع می‌دهم به یکی از جملات پایانی این بند: «آن دو جوهر نخست مربوط به دانش طبیعی‌اند (زیرا حرکت را دربردارند)». این جمله زمانی اهمیت می‌یابد که به دو جوهر نخست در ترجمه فارسی نگاه بیندازیم. این کار سهل است، زیرا مترجم از جانب خود سه جوهر را شماره‌گذاری کرده است. برای جوهر دوم می‌خوانیم: «۲. دیگری جوهر نامتحرک است». حال، بازگردیم به اولین جمله‌ای که نقل کردم: «آن دو جوهر نخست ... حرکت را در بردارند». چگونه دو جوهر نخست می‌توانند دربردارنده حرکت باشند، درحالی‌که در مورد جوهر دوم به صراحت بیان شده که نامتحرک است؟ این بدان معناست که مترجم محترم در شماره‌گذاری جواهر دچار اشتباه شده و اسباب گمراهی خواننده را نیز فراهم آورده است. شماره‌گذاری صحیح جواهر را می‌توانید در ترجمه ریو مشاهده کنید: ۱. جوهر محسوس فناپذیر؛ ۲. جوهر محسوس فناپذیر و جاودانی؛ ۳. جوهر نامتحرک. جوهر (۱) به وضوح متحرک است و جوهر (۲) یا همان جرم آسمانی نیز حرکت ثابت مستدیر دارد. می‌ماند جوهر (۳) که نامتحرک است و ارسطو سه تلقی مختلف را برای همین جوهر (۳) برشمرده است. با این قرائت جمله «آن دو جوهر نخست مربوط به دانش طبیعی‌اند (زیرا حرکت را در بردارند)» معنادار خواهد بود، زیرا جوهر (۱) و جوهر (۲) به ترتیب به شکل غیرثابت و ثابت حرکت دارند. اشاره به دو نکته در اینجا لازم می‌نماید:

نکته ۱: جمله‌ای را در ترجمه ریو برجسته کرده‌ام. این جمله کاملاً با ترجمه دکتر شرف مغایر است. اما این بدان معنا نیست که ترجمه دکتر شرف لزوماً اشتباه است. ریو این جمله را بر اساس تصحیح یونانی کاملاً متفاوتی ترجمه کرده که حتی با ترجمه‌های انگلیسی دیگر نیز مغایر است. با این حال، این جمله متفاوت آسیبی به شماره‌گذاری او برای جواهر نمی‌زند.

نکته ۲: در این بند در ضبط کلمه‌ای یونانی خطای تایپی رخ داده، زیرا «aidios» به اشتباه «aldios» ضبط شده است. البته این خطا هیچ تأثیری بر معنا ندارد. یک مورد دیگر از خطاهای تایپی غیرمؤثر چنین است: «بهتر است بگویند: "همه چیزها بالقوه باهم بودن، اما بالفعل نه"» (ص ۳۸۸). در اینجا «بودند» به اشتباه «بودن» ضبط شده است. این دو خطای تایپی اهمیتی از جهت معنایی ندارد، اما پیش‌تر مواردی را ذکر کردم که خطای تایپی معنای جملات را دگرگون کرده است.

مثال ۲۰: ترجمه فارسی: زیرا دانش طبیعی با چیزهای جدا از ماده ******، اما نه نامتحرک، سروکار دارد. برخی از شاخه‌های دانش ریاضی نیز به چیزهای نامتحرک می‌پردازند؛ اما چیزهای [نامتحرکی] که احتمالاً جدا از ماده نیستند، بلکه در ماده‌اند. اما دانش نخستین (he prote) به چیزهای جدا از ماده (مفارقات، khorista)، و چیزهای نامتحرک (akineta) می‌پردازد (ص ۱۹۵).

Greek (Bekker Ed.): ἡ μὲν γὰρ φυσικὴ περὶ ****ἀχώριστα**** μὲν ἀλλ' οὐκ ἀκίνητα, τῆς δὲ μαθηματικῆς ἕνια περὶ ἀκίνητα μὲν οὐ χωριστὰ δὲ ἴσως ἀλλ' ὡς ἐν ὅλῃ. ἡ δὲ πρώτη καὶ περὶ χωριστὰ καὶ ἀκίνητα. (1026a13-6)

Greek (Ross Ed.): ἡ μὲν γὰρ φυσικὴ περὶ ****χωριστὰ**** μὲν ἀλλ' οὐκ ἀκίνητα, τῆς δὲ μαθηματικῆς ἕνια περὶ ἀκίνητα μὲν οὐ χωριστὰ δὲ ἴσως ἀλλ' ὡς ἐν ὅλῃ: ἡ δὲ πρώτη καὶ περὶ χωριστὰ καὶ ἀκίνητα. (1026a13-6)

Reeve (According to Bekker): For natural science is concerned with things that are ****inseparable**** but not immovable, while certain parts of mathematics are concerned with things that are immovable and not separable but as in matter. The primary science, by contrast, is concerned with things that are both separable and immovable. (p. 99)

Sachs (According to Ross): For the study of nature concerns things that are indeed ****separate****, but are not motionless, while some mathematics concerns things that are indeed motionless, but presumably not separate, but in truth in material; but the first contemplative study concerns things that are both separate and motionless. (p. 110)

ترجمه مطابق با تصحیح بکر: زیرا دانش طبیعی دربارهٔ امور ****غیرمفارق [از ماده]**** است، اما نه نامتحرک. درحالی‌که بخش‌هایی از ریاضیات دربارهٔ امور نامتحرک هستند، اما احتمالاً

غیرمفارق [از ماده]، که در واقع در ماده هستند. اما [دانش] نخستین درباره امور مفارق [از ماده] و نامتحرک است.

ترجمه مطابق با تصحیح راس: زیرا دانش طبیعی درباره **امور مفارق [یعنی جواهر]** است، اما نه نامتحرک. در حالی که بخش‌هایی از ریاضیات درباره امور نامتحرک هستند، اما احتمالاً غیرمفارق [یعنی اعراض]، که در واقع در ماده هستند. اما [دانش] نخستین درباره امور مفارق [یعنی جواهر] و نامتحرک است.

توضیح: این قطعه احتمالاً فنی‌ترین قطعه‌ای است که در این نوشته از آن بحث می‌کنم. قطعه فوق بیش از هر قطعه دیگری نشان می‌دهد که مترجم محترم و بزرگوار بدون مطالعه کافی درباره جنبه‌هایی از مابعدالطبیعه ارسطو، حین ترجمه بعضی فقرات صرفاً اصل یونانی کتاب را مقابل خود قرار داده و به ترجمه پرداخته است.

سرچشمه مسئله به تصحیح محقق آلمانی به نام آلبرت اشوگلر (Albert Schwegler) در قرن نوزدهم میلادی بازمی‌گردد. اشوگلر در تصحیح خود برای اولین بار کلمه «ἀχώριστα» (به معنای «امور غیرمفارق» و «امور جدایی‌ناپذیر») را به «χωριστὰ» (به معنای «امور مفارق» و «امور جدایی‌پذیر») تغییر داد. پس از او بسیاری این تغییر را پذیرفتند؛ از جمله دیوید راس که در تصحیح خود «χωριστὰ» را به کار برده و دکتر شرف نیز از روی همین تصحیح راس مابعدالطبیعه را ترجمه کرده است. در صورتی که تصحیح سنتی را مبنا قرار دهیم (یعنی «ἀχώριστα») و فرض کنیم «ἀχώριστα» به معنای «امور جدایی‌ناپذیر یا غیرمفارق از ماده» باشد، ارسطو وظیفه هر کدام از علوم نظری را این‌گونه توضیح داده است:

جمله ۱. دانش طبیعی به اشیائی می‌پردازد که از ماده جدا نیستند، ولی نامتحرک هم نیستند.

این یعنی موضوع دانش طبیعی هم از ماده جدا نمی‌شود و هم متحرک است. اما دلیل استفاده از «ولی» در این جمله چیست؟ میان جدانبودن از ماده و متحرک بودن مگر تباینی وجود دارد؟ طبق اندیشه ارسطو، اساساً فقط چیزهایی می‌توانند حرکت کنند که مادی باشند. حال، به جمله بعدی توجه کنید:

جمله ۲. بخش‌هایی از ریاضیات به اشیائی می‌پردازد که نامتحرک هستند، ولی مفارق از ماده نیستند.

در جمله ۲، «ولی» کارکرد قابل فهمی دارد. ممکن است چیزی هم نامتحرک باشد هم مفارق از ماده، مانند موضوع دانش نخستین. پس معنادار است که بگوییم موضوع ریاضیات نامتحرک است، ولی جدا از ماده نیست.

کارکرد غلط کلمه «ولی» در جمله ۱ مصححان را مجاب کرده جمله را تغییر دهند. بر این اساس، اشوگلر به این نتیجه رسید که در جمله ۱ ارسطو، به جای کلمه «ἀχώριστα» (به معنای «امور غیرمفارق») از «χωριστὰ» (به معنای «امور مفارق») استفاده کرده و حرف «α» منفی ساز را نسخه نویسان به اشتباه در ابتدای این کلمه درج کرده اند. حال اگر این تغییر را بپذیریم، موضوع دانش طبیعی تبدیل می شود به چیزهایی که متحرک و همچنین «χωριστὰ» یا مفارق از ماده هستند. اما مگر موضوع دانش طبیعی می تواند جدا از ماده باشد؟

پاسخ اشوگلر و پیروان او چنین است: کلمه «χωριστος» یا «امر جدایی پذیر» در مابعدالطبیعه ارسطو بیش از یک معنا دارد. این معانی عبارت هستند از: ۱. «مفارق از ماده»؛ ۲. «دارای استقلال وجودی». معنای (۲) بیانگر ویژگی جوهر است که در مقایسه با عرض نیازمند موضوع نیست و استقلال وجودی دارد. مصححانی که «ἀχώριστα» را به «χωριστὰ» تغییر می دهند، «χωριστὰ» را به معنای «امور دارای استقلال وجودی» یعنی «جوهر» می فهمند. حال، با این تغییر در معنای «χωριστὰ» موضوع علوم نظری این گونه خواهند بود: موضوع دانش طبیعی جوهر است، اما جوهری متحرک نه جوهری نامتحرک همچون محرک اول. موضوع ریاضیات امر نامتحرک است. اما به خلاف محرک نامتحرک اول، موضوع ریاضیات عرض است نه جوهر. علت آن است که ریاضیات درباره کمیات است و کم از مقولات عرضی است؛ ولی موضوع الاهیات هم جوهر است هم نامتحرک. به باور دیوید راس، اشتباه نسخه نویسان در افزودن پیشوند منفی ساز «α» به ابتدای «χωριστὰ» ناشی از این تصور غلط بوده که «χωριστὰ» در بند حاضر به معنای «امور مفارق از ماده» است.^۱

این تصحیح را مصححان بعد از اشوگلر پذیرفته اند و آن را در متن اعمال کرده اند. اما برخی محققان از جمله ریو، این تصحیح را رد می کنند. نخست بر این اساس که کلمه یونانی «ἀλλά»، که در بند حاضر به «ولی» برگردانده و باعث بازنگری در متن شده، لزوماً معنای تعارض را نمی رساند و در یونانی به معنای «و» نیز به کار رفته است. مضاف بر اینکه ارسطو در سراسر

1. Aristotle & W. D. Ross, 1924, v. 1, p. 355.

کتاب اپسیلون از «χωριστὰ» مرادش «امور جدا از ماده» است و تغییر رویکردی ناگهانی در استفاده از این کلمه دور از ذهن است.^۱ در هر صورت، در اینجا اختلافی جدی وجود دارد.

اما برگردیم به ترجمه دکتر شرف. دکتر شرف تصحیح راس را مقابل خود داشته است. راس تصحیح اشوگلر را پذیرفته و «ἀχωριστὰ» را به «χωριστὰ» تغییر داده است. اما دکتر شرف بی‌خبر از بحث‌های محققان حول این کلمه، «χωριστὰ» را به «چیزهای جدا از ماده» ترجمه کرده است؛ در حالی که پیش‌فرض اشوگلر و دیگران برای تغییر «ἀχωριστὰ» به «χωριστὰ» آن است که «χωριστὰ» در اینجا استقلال وجودی و جوهریت معنی می‌دهد، نه جدایی از ماده. بنابراین ترجمه دکتر شرف نه معنای موردنظر طرفداران تصحیح اشوگلر را دارد، نه به تصحیح‌های سنتی وفادار است. بنابراین چیزی جز سردرگمی برای خواننده فارسی‌زبان ایجاد نمی‌کند؛ زیرا خواننده باید به دنبال راهی برای حل این معما بگردد که چطور موضوع دانش طبیعی می‌تواند امری جدا از ماده باشد.

1. Halper, 2005, pp. 258-9.

کتاب‌نامه

- Aristotle, and Jonathan Barnes. *The Complete Works of Aristotle: The Revised Oxford Translation* (Bollingen Series, No. 71, Part 2) (2 Volume Set), Princeton University Press, 1984.
- Aristotle and C. D. C. Reeve. *Metaphysics*, Hackett Publishing Company, Inc., 2016.
- Aristotle, and Joe Sachs. *Metaphysics*, Green Lion Press, 1999.
- Aristotle, and Hugh Tredennick. *Metaphysics, Volume I: Books 1–9*, Harvard University Press, 1933.
- . *Metaphysics, Volume II: Books 10–14. Oeconomica. Magna Moralia*, Harvard University Press, 1935.
- Halper, Edward C. *One and Many in Aristotle's Metaphysics: The Central Books*, Parmenides Publishing, 2005.
- Immanuel Bekker, ed. *Aristotelis Opera*, 5 vols., Berlin: Georg Reimer, 1831-1871.
- Mesquita, António Pedro, and Ricardo Santos, eds. *New Essays on Aristotle's Organon*, Routledge, 2024.
- Ross, W. D. and Aristotle. *Aristotle's Metaphysics: A Revised Text with Introduction and Commentary. 2 Volumes*, Clarendon Press, 1924.
- William of Moerbeke. "The Latin Translation of Aristotle's Metaphysics, Book Epsilon," n.d., <https://www.logicmuseum.com/wiki/Authors/Aristotle/metaphysics/16>.
- . "The Latin Translation of Aristotle's Metaphysics, Book Lambda," n.d., <https://www.logicmuseum.com/wiki/Authors/Aristotle/metaphysics/112>.
- ابن‌رشد؛ تفسیر ما بعد الطبیعه؛ (۳ جلد)، تهران: حکمت، ۱۳۷۷.
- ارسطو و شرف‌الدین خراسانی؛ متافیزیک (مابعدالطبیعه)؛ تهران: حکمت، ۱۳۹۷.
- عسگری، احمد و اسکندر صالحی؛ «مابعدالطبیعه در عالم اسلام و جایگاه ترجمه‌های عربی در فلسفه اسلامی»؛ فلسفه، جلد ۱۳، ش ۲، ۱۳۹۴، ص ۷۵ - ۹۴.